بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 5 خرداد 1393.

خب ما در مورد بحث اینکه اخوه ای که حاجب ام هستند و سهم ام را از یک سوم به یک ششم تبدیل می کنند یک سری نکاتی را از آیه و از روایات استفاده می شود بحث های مربوط به آیه اش گذشت حالا بحث های مربوط به روایاتش را عرض می کنیم. نکته اول این بود که اخوه حاجب هستند و خودشان وارث نیستند. اولین روایتی که این مضمون در آن وارد شده است که البته روایت نیست ولی کالروایه تلقی می شود کلام زراره هست. 44803 هست. که سندش این است

علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن ابی عمیر و محمد بن عیسی عن یونس جمیعا عن عمر بن اذینه

این روایت در آن یک تحویلی رخ داده است. محمد بن عیسی عن یونس این عطف به أبیه عن ابن ابی عمیر است. یعنی علی بن ابراهیم از عمر بن اذینه به دو طریق نقل می کند. که هر دو طریق آن هم دو واسطه ای است. یکی طریق پدرش عن ابن ابی عمیر و یکی طریق محمد بن عیسی از یونس. خب طریق أبیه عن ابن ابی عمیر آن که خب صحیح است بنابر آن چیزی که در میان متأخرین کالمسلم قرار گرفته است که ابراهیم بن هاشم امامی ثقه جلیل القدر هست و روایت حسن نیست. در مورد محمد بن عیسی عن یونس هم آن هم یک بحث قدیمی ای بوده است که محمد بن عیسی را تضعیف می کردند شیخ صدوق به تبع استادش ابن ولید ولی دیگران این مطلب را نپذیرفته اند این است که این طریق دوم هم طریق صحیحی است. بقیه سند گیری ندارد ولی این عمر بن اذینه و زراره و اینها

سؤال:

پاسخ: نه آن طبق بحث جدی ای نیست. صاحب قاموس الرجال یک سری بحث هایی مطرح کرده است که مثلا محمد بن عیسی، البته بحث صاحب قاموس الرجال در مورد این نیست که محمد بن عیسی، مثلا ایشان نقلی است که محمد بن عیسی از امام رضا نقل دارد ایشان آنجا مناقشه می کند که طبقه محمد بن عیسی اقتضا نمی کند که از امام رضا نقل کند. در حالی که محمد بن عیسی سال 198 روایت دارد. سال 201 روایت دارد. 202 روایت دارد آن مجموعا به نظر می رسد که یک چیزی حدود مثلا شاید حدود 180 ولادت باشد و درکش نسبت به امام رضا هیچ مشکلی ندارد. و یونس که به طریق اولا یونس 208 یا 209 از دنیا رفته است الآن دقیق یادم نیست سالها بعد از آن تواریخ است روایتش از یونس خیلی روایت واضحی است و مشکلی ندارد. یک تأویلی در شرح حال محمد بن عیسی هست که استثنا کرده اند ابن ولید گفته است که محمد بن عیسی باسناد منقطع عن یونس. خب بعضی ها تصور کرده اند که مراد از اسناد منقطع این است که کأنه محمد بن عیسی سندش از یونس منقطع است. مرادش از منقطع همچنان که از مجموع قرائن استفاده می شوئد یعنی منقطع النذیر که شیخ صدوق در بعضی از تعبیراتش هم با آوردن یک عبارت ینفرد به که به منزله اصل تفسیر هست توضیح داده است که مرادش استادش ابن ولید از اسناد منقطع یعنی اسنادی که تنها هست و ک همراهش نیست. که این هم اشاره به همان ضعف محمد بن عیسی در نزد یونس هست. یعنی ما تفرّد به محمد بن عیسی من کتب یونس را در واقع مفادش همین مفاد است. این مفصل من بحثش را کرده ام دیگر اینجا به آن نمی پردازم در کتاب تعلیقات یک بحث مفصلی در این زمینه هست حالا یک موقعی زمینه اش هم بود شاید چاپ شود.

سؤال:

پاسخ: یعنی ما تفرد به یعنی تنها باشد چون بعضی از کتاب های یونس را محمد بن عیسی کأنه متفرد بوده است. می گوید نقلیاتی که غالب نقلیات محمد بن عیسی پذیرفته می شود به دلیل اینکه مفرد نیست. این قید ما تفرد به را از این جهت آورده است که تصور نشود که روایت های زیادی که محمد بن عیسی هست این روایت ها قبول نمی شود اکثر این روایت ها قبول می شود چون ما تفرد به نیست. ولی خصوص ان مواردی که ما تفرد به هست آنها را ایشان می خواهد نپذیرد ولی خب این مطلب نادرست هست کما اینکه نجاشی و متأخرین مثل ابن نوح و دیگران هم گفته اند که دیدگاه ابن ولید و به تبع آن شیخ صدوق در مورد محمد بن عیسی دیدگاه نادرستی هست. خب اینها بحث جدی ای ندارد. عن عمر بن اذینه هم که ثقه هست و بحثی نیست.

قَالَ قُلْتُ لِزُرَارَةَ إِنَّ أُنَاساً حَدَّثُونِي عَنْهُ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ عَنْ أَبِيهِ ع بِأَشْيَاءَ فِي الْفَرَائِضِ فَأَعْرِضُهَا عَلَيْكَ فَمَا كَانَ مِنْهَا بَاطِلًا فَقُلْ هَذَا بَاطِلٌ وَ مَا كَانَ مِنْهَا حَقّاً فَقُلْ هَذَا حَقٌّ وَ لَا تَرْوِهِ وَ اسْكُتْ

این در از ذیلش استفاده می شود که هذا حقٌّ و لا تروه و اسکت این جور می خواهد بگوید که من نمی خواهم که برای من یک روایت جدید نقل کنی. من فتوای شما را می خواهم. بگو کدام روایت درست است و کدام روایت غلط است. روایت دیگر بر من نقل نکن.

وَ قُلْتُ لَهُ حَدَّثَنِي رَجُلٌ عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي أَبَوَيْنِ وَ إِخْوَةٍ لِأُمٍّ أَنَّهُمْ يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرِثُونَ

اخوه ام با وجودی که وارث نیستند ولی حاجب هستند.

فَقَالَ هَذَا وَ اللَّهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَ لَكِنِّي سَأُخْبِرُكَ وَ لَا أَرْوِي لَكَ شَيْئاً

روایت هم نمی کنم

وَ الَّذِي أَقُولُ لَكَ هُوَ وَ اللَّهِ الْحَقُّ إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا تَرَكَ أَبَوَيْهِ فَلِلْأُمِّ الثُّلُثُ وَ لِلْأَبِ الثُّلُثَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ يَعْنِي

دو تا یعنی دارد. یعنی اول مرجع ضمیر له را تعیین می کند یعنی دوم اخوه را تعیین می کند.

يَعْنِي لِلْمَيِّتِ يَعْنِي إِخْوَةً لِأَبٍ وَ أُمٍّ أَوْ إِخْوَةً لِأَبٍ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ وَ لِلْأَبِ خَمْسَةُ أَسْدَاسٍ وَ إِنَّمَا وُفِّرَ لِلْأَبِ مِنْ أَجْلِ عِيَالِهِ وَ أَمَّا الْإِخْوَةُ لِأُمٍّ لَيْسُوا لِأَبٍ

اخوه امی که ابی نیستند و فقط امی هستند

فَإِنَّهُمْ لَا يَحْجُبُونَ الْأُمَّ عَنِ الثُّلُثِ وَ لَا يَرِثُونَ

هم ثلث درست است و هم ثُلُث.

و در آیات قرآنی هم آن قرائت مشهور ثلُث است ولی قرائت غیر مشهور هم ثلث هست.

وَ إِنْ مَاتَ رَجُلٌ وَ تَرَكَ أُمَّهُ وَ إِخْوَةً وَ أَخَوَاتٍ لِأُمٍّ وَ أَبٍ وَ إِخْوَةً وَ أَخَوَاتٍ لِأَبٍ وَ إِخْوَةً وَ أَخَوَاتٍ لِأُمٍّ وَ لَيْسَ الْأَبُ حَيّاً فَإِنَّهُمْ لَا يَرِثُونَ وَ لَا يَحْجُبُونَهَا لِأَنَّهُ لَمْ يُورَثْ كَلَالَةً

این لم یورث کلالهً تعلیل لا یرثون هست نه تعلیل لا یحجبونها. می گوید که نه ارث می برند نه حاجب هستند. اما چرا ارث نمی برند چون آیه ای که در آخر سوره نساء هست نه آیه ای که همین جا هست که کلاله أمی است و ان کان رجل یورث کلاله أو امراه و له اخ أو اختٌ فلکل واحد منهم السدس این فانهم لا یرثون یعنی هم اخوه أبی لا یرثون هم أخوه أمی لا یرثون. هیچ یک از اینها إخوه ها ارث نمی برند به دلیل اینکه اینها داخل آن آیه شریفه و ان کان رجلٌ یورث کلالهً نیستند همچنین داخل آن آیه داخل چیز هم نیستند. البته یورث کلالهً اشاره به آن آیه اول است. ولی مرادش هر دو آیه است. یعنی نه داخل در آن آیه 12 است و نه داخل در آیه 176 هست. داخل در هیچ یک از آیه ها نیست چون شرط ارث به کلاله این است که أمی وجود نداشته باشد. این اشاره به این است که داخل در این آیه نیست به خاطر اینکه ارث کلاله در طبقه دوم هست و با وجود کسی از طبقه اول که آن هم از طبقه اول هست نوبت به طبقه دوم نمی رسد. خب این مطلبش واضح است ولی سندش زراره است حالا آیا این روایتی که نقل روایت نکرده است ولی گفته است هو الحق این حجت هست یا نیست بعید نیست که این جور چیزها حجت باشد. چون ولو روایت نکرده است اینها اموری نیستند که امثال چیز به استنباط و اجتهاد شخصی خودشان به اینها متوجه شده اند هر چند روایتش را نقل نکرده است ولی مستندش در روایت هست و بعید نیست که اینها حجت باشد. حالا مهم نیست این یک نقل و نقل دیگری هست که اینجا البته یک نقل دیگری در بعضی نقل های اینجا وجود دارد مرحوم شیخ در استبصار همین روایت را آورده است ولی این را به ابی جعفر و ابی عبد الله نسبت داده است. در تهذیب هم هست این نقل دوم شیخ اینجا در استبصار جلد 4 صفحه 145 می گوید علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن ابی عمیر و محمد بن عیسی عن یونس جمیعا عن عمر بن اذینه عن زراره عن ابی عبد الله و ابی جعفر علیهم السلام انهما قالا ان مات رجل فترک امه و اخوه و اخوات لأب و أم و اخوه و اخوات لأب و اخوه و اخوات لأمٍ و لیس الأب حیّا فانهم لا یرثون و لا یحجبونها لأنه لا یورث کلاله. این در غیر استبصار اینجا از استبصار نقل کرده است نمی دانم در غیر استبصار هم این ذیل هست یا نیست. تصور می کنم که اگر فقط استبصار باشد بعید نیست که اشتباهی رخ داده است. چون این از ابی عبد الله و ابی جعفر نقل نمی کند زراره. یعنی ظهور در این ندارد که عبارت را از روایت نقل می کند. آن قسمت صدرش که خب تصریح می کند که من روایت نقل نمی کنم. این ذیل هم ظاهرش این است که مثل همان صدر است نه اینکه در ذیل یک روایتی را نقل می کند.

سؤال:

پاسخ: این ظاهرا یک مقداری اشتباه در نقل قضیه شده است و این به عنوان روایت نیست. خب این یک. روایت بعدی 44806 هست.

الحسن بن محمد بن سماعه عن رجل عن عبد الله بن الوضاح است

باید الف لام نباشد معمولا عبد الله بن وضاح را بدون الف لام ذکر می کردند ولی در تهذیب و نقلیاتی که در تهذیب هست همه با الف و لام است. البته وضاح با الف لام هم درست است نه اینکه غلط است. ولی عبد الله بن وضّاح را معمولا بدون الف و لام ذکر می کنند.

عن أبی بصیر عن أبی عبد الله علیه السلام

این سند همه راویان سندش ثقه هستند. حسن بن محمد بن سماعه واقفی ثقه و بقیه امامی ثقه فقط رجل در این سند هست که مشکل دارد. خب حالا من یک بحث کلی می خواهم بکنم که حالا آیا ما این جور موارد را اگر آمدیم رابطه بین حسن بن محمد بن سماعه و عبد الله بن وضّاح را بررسی کردیم دیدیم که تمام کسانی که بین حسن بن محمد بن سماعه و عبد الله بن وضاح هستند همه ثقه هستند. آیا ما به این طریق می توانیم این رجل را توثیق کنیم یا خیر؟ حالا خصوص این مورد بین حسن بن محمد بن سماعه و عبد الله بن وضاح تا آن جایی که من یادداشت کردم 4 روایت حسن بن محمد بن سماعه و عبد الله بن وضّاح با هم واقع شده اند. روایت اول آن علی بن حسن بن رباط راوی واسطه است. کافی جلد 7 صفحه 98 رقم 5. تهذیب جلد 9 صفحه 285 رقم 1032. دومی اش سلیمان بن داود واسطه است تهذیب جلد 2 صفحه 259 حدیث 1031 که این که این سلیمان بن داود چه کسی است یک بحث هایی دارد. در برنامه درایه النور سلیمان بن داود منقری تطبیق شده است ولی واضح نیست این آن تطبیق بحث دارد که حالا من عرض می کنم. این تهذیب جلد 2 صفحه 259 حدیث 1031 بود. سومی اش

حسن بن محمد بن سماعه عن علی بن سکن عن عبد الله بن وضاح هست که تهذیب جلد 6 صفحه 372 حدیث 1080 هست ک حالا این علی بن سکن چه کسی است را مد نظر داشته باشید ک چون روایت بعدی مورد بحث ما علی بن سکین یا علی بن مسکین هست و این علی بن سکن که در این سند هست با علی بن سکین یا علی بن سکین یا علی بن مسکین اینها را با هم دیگر ملاحظه فرمایید آن بحثش را بعدا آن روایت بعدی اش که از روایت بحث ما هست آن را با هم ملاحظه فرمایید و آن را بعد در موردش صحبت می کنیم. حالا غرض از بحث من این است که اگر فرض کنید که این چند تا روایتی وجود داشت روایت نوع چهارم هم همین روایت مورد بحث ما هست. حالا اینجا در برنامه درایه النور یک جور های خاصی اعمال شده است یک مقدار بر مبنای بعضی از حاشیه هایی بوده است که من سابقا زدم من آن حاشیه ها یک مقداری تغییراتی داده ام و در توضیح الاسناد تفاوت هایی کرده است این بحث آن چیزهایی که در درایه النور در مورد این بحث هست باید یک مقداری تغییر کند. حالا بماند این بحث من این است که خب در این مورد که اصلا مجرّد اینکه فرض کنید آن علی بن حسن بن رباط اگر وثاقتش ثابت شود سلیمان بن داود منقری هم ثابت شود و علی بن سکن هم ثابت شود همه شان ثقه باشند این به هیچ وجه شاهد بر این نیست که رجل یکی از این سه نفر است. خب ممکن است نفر چهارم باشد آن هیچ شاهد ندارد که هر کدام یک روایت نقل کردند خب یک رجل دیگری باشد آن هم نفر چهارم نقل کرده باشد. ولی حالا اگر به طور کلی این بحث بحث عام تری هست که حالا نمونه اش را هم عرض کنم در بعضی از نقل ها من این را در آن بحث دنبال می کردم حسین بن محمد عن معلی بن محمد عن رجل عن ابان بن عثمان هست. بین معلی بن محمد و ابان بن عثمان بعضی از روایت های یا بعض عن رجاله هست حالا تعبیرش را یادم رفته است. بعضی از روایات مرسلی هست که سند این است که حسین بن محمد عن معلی بن محمد عن یک تعبیر مبهمی این وسط هست عن ابان بن عثمان. خب آنجا این بحث هست که واسطه بین معلی بن محمد و ابان بن عثمان در موارد بسیار زیاد حسن بن علی وشّاع هست. آیا ما می توانیم به جهت موارد زیادی که حسن بن علی وشّاع واسطه بین اینها هست، این موارد مبهمی که اینجا هست را تشخیص دهیم؟ خب این را ملاحظه فرمایید این را ب عدا ما در موردش صحبت می کنیم.

سؤال:

پاسخ: حالا الآن این موردش را اگر شما بزنید ببینید که تعبیر چه بود. معلی بن محمدی که بعدش از ابان باشد

معلی بن محمد بعدش عن بعض مثلا به نظرم عن بعض اصحابه یا عن بعض رجاله هست تعبیر. آهان همین این روایت معلی بن محمد عن بعض اصحابنا عن ابان بن عثمان. اینجا شما حالا رابطه بین معلی بن محمد و ابان بن عثمان را ببینید خواهید دید که حجم اصلی رابطه بین معلی بن محمد و ابان بن عثمان حسن بن علی وشاع است و خیلی هم حجمش زیاد است. می خواهیم ببینیم آیا این روش اصلا روش درستی است که ما راوی مبهمی که وجود دارد با مراجعه کردن به مواردی که این متوسّط بین اینها هست آن روش کلی تشخیص راوی مبهم با مراجعه به روایت های این دو تا. یعنی ببینیم که متوسط بین این دوتا چه کسی هستند. اگر حجم

سؤآل

پاسخ: عن بعض اصحابنا دارد و عن بعض اصحابه. هر دو تعبیر هست حالا وشاع چقدر است؟

شاگرد:

استاد: ببینید معلی بن محمد رابطه اش را با ابان بن عثمان که می سنجیم

حالا یک مورد حالا علی بن اسباط

شاگرد:

استاد: بله حالا تک و توک آن موارد چیزش که خیلی نادر هست. آنهایی که قابل توجه می گویم 300 چهارصد خیلی حجم عظیمی هست مواردی که بین معلی بن محمد و ابان بن عثمان وشاع واسطه است. آیا این روش درست هست یا نیست این را داشته باشید ما بعدا در موردش صحبت می کنیم. یا تفصیل باید قائل شد بین اینکه مثلا عن رجل باشد یا عن بعض اصحابنا و عن بعض اصحابه باشد این را هم باید ملاحظه فرمایید در موردش صحبت می کنیم. حالا در ما نحن فیه تعبیر رجل هست ولی ما نحن فیه اصلا از آن باب نیست. به دلیل عرض کردم چون روایت های سه جور روایت دارد و هر کدامش هم مختلف هست و حالا یک جور دیگری هم اینجا می توانیم در بحث این رجل که اینجا هست بگردیم یک موقعی هست که ما حسن بن محمد بن سماعه و عبد الله بن وضاح را می سنجیم ببینیم چه کسی بین اینها واسطه است. این یک جور و یک جور دیگر این است که راویان عبد الله بن وضاح را لیست کنیم ببینیم که کدام یک از این راویان شیخ حسن بن محمد بن سماعه است. این هم یک مدل دیگر است که یک مقدار دایره اش وسیع تر می شود. روی این جهت که لیست راویان عبد الله بن وضاح را نگاه کنیم یک کسی دیگر به این لیست اضافه می شود. آن هم علی بن حسن تاتری هست. علی بن حسن تاتری از عبد الله بن وضاح روایت دارد تهذیب جلد 2 صفحه 141 حدیث 549. ولی علی أی تقدیر این فوقش این است که یک، دو، سه، چهار نفر هستند که هر کدام یک روایت دارند. این رجل هم نفر پنجمی هست که او تعبیر کرده است. این مجرد اینکه آن در چهار مورد نقل کرده اند دلیل نیست که این پنجمی یکی از آن چهار تا است. شاید نفر پنجمی باشد که آن هم یک روایت نقل کرده باشد. بنابر این در ما نحن فیه این روایت علی أی تقدیر از جهت سندی قابل اعتماد نیست ولی آن مورد ابان بن عثمان که بود آن را حالا بحث کبروی اش را فردا اشاره می کنم. خب حالا متنش را بخوانیم

فِي امْرَأَةٍ تُوُفِّيَتْ وَ تَرَكَتْ زَوْجَهَا وَ أُمَّهَا وَ أَبَاهَا وَ إِخْوَتَهَا قَالَ هِيَ مِنْ سِتَّةِ أَسْهُمٍ لِلزَّوْجِ النِّصْفُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ وَ لِلْأَبِ الثُّلُثُ سَهْمَانِ وَ لِلْأُمِّ السُّدُسُ سَهْمٌ وَ لَيْسَ لِلْإِخْوَةِ وَ الْأَخَوَاتِ شَيْ‌ءٌ نَقَصُوا الْأُمَّ وَ زَادُوا الْأَبَ

اینها أم را پایین می آورند و به پدر اضافه می کنند

لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ فَإِنْ كٰانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ

این تعلیل در واقع بر نقص الأم هست. نه تعلیل بر زاد الأب. آن می گوید أم را پایین می آورند به دلیل اینکه آیه قرآن گفته است اگر اخوه باشند این اخوه فلامه السدس. البته این روایت امی و ابی را ذکر نکرده است ک امی هستند أبی هستند امثال اینها. آن خودش یک بحث دیگر است که اخوه باید اخوه امی باشد که آن هم روایات دیگر هست و هم با توضیحاتی که قبلا گذشت از خود آیه هم استفاده می شود که اخوه امی حاجب نیستند. این ناظر به یک جهت دیگر قضیه است. ناظر به این جهت هست که اخوه حاجب خودش ارث نمی برند. آن نکته ای که الآن ما داریم بحثش را می کنیم. خب این هم این روایت. روایت بعدی روایت 44807 هست حالا در مورد آن روایت قبلی که حسن بن محمد بن سماعه طریق شیخ طوسی به حسن بن محمد بن سماعه را هم که قبلا بررسی کرده بودیم و اینکه اساسا نیاز به بررسی طریق هم نیست.

روایت بعدی روایت حسن بن محمد بن سماعه عن علی بن سکّین یا سکین یا مسکین عن مشمعل بن سعد عن أبی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام

من الآن مراجعه نکردم مشمعل بن سعد را ببینید توثیق یا تضعیفی چیزی در موردش هست؟

توثیق کرده است

خب این روایت بعدی از جهت سندی فقط آن علی بن سکّین یا سکین یا مسکین در موردش مطرح هست. با آن علی بن سکن یا سکین که قبلا شد اینها را با هم مراجعه کنید این یک بحث سندی جدی دارد. منهای آن علی بن سکّین یا علی بن سکن، بقیه سند امامی ثقه یا واقفی ثقه هستند پس روایت موثقه است. عن أبی عبد الله علیه السلام فی رجل ترک أبویه و اخوته قال للأمّ السدس و للأب خمسه اسهم و تسقط الاخوه و هی من سته اسهم. این روایت ظاهرا همان روایت قبلی هست. نقل به معنا شده است و این تعبیر این است ترک أبویه، یعنی معذرت می خواهم در یک متن بوده اند یعنی قطعات احتمال زیاد قطعات یک روایت باشند آن البته زوج دارد این زوج ندارد. ولی بعید نیست که اینها قطعات یک روایت باشند و ادامه همان بوده است. می گوید که للأم السدس و للأب خمسه اسهم و تسقط الاخوه

اخوه از ارث بری ساقط می شوند. که البته مراد از اخوه اخوه ابوینی یا أبی تنها هست ولی حالا هر کدام باشد اخوه أبی یا ابوینی باشد این از ارث بری ساقط می شود آن ساقط شدنش به جهت أبی بودن نیست. من یک احتمالی می دهم ممکن است ما بگوییم که حالا این جوری اصلا بگوییم که اگر اخوه امی تنها باشد، ذکر می شد. این است که ممکن است امام علیه السلام اکتفا کرده اند به این واژه ای که اخوه یا اخوه ابوینی، این ظاهر همین جوری بگوییم که فلانی برادرش است یعنی ابوینی.

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن که شاهد خاصی نیست که آن به اصطلاح ابوینی هست یا أبی است آن چیزی از توش در نمی آید. ولی غرض من این نکته است که اگر خصوص أبی باشد یا خصوص أمی باشد به نظر می رسد که این را ذکر می کنند و اینها معلوم نیست این سؤآلات سؤال کلی باشد. اینها خیلی وقت ها یک قضیه حالا این را توضیح اصولی اش را بدهم ببینید یک موقعی هست که سؤآل کلی است اگر سؤآل کلی باشد خب مراد از اخوه ممکن است اعم از این باشد أبی یا امی باشد امثال اینها. مثل آن سؤالی که از امام جواد علیه السلام یحیی بن ... پرسید که سؤال امتحانی هم بود و سؤال واقع شده ای هم نبود که محرمی صیدی را شکار کرده است. که امام شروع می کند تشقیق شقوق دادن و صور مختلف مسئله را بیان کردن. یک موقعی اینگونه است. یک موقعی هست که نه، یک قضیه ای اتفاق افتاده است و سؤال از آن قضیه اتفاق افتاده است. اگر سؤال از قضیه ای باشد که اتفاق افتاده باشد اینجا اگر آن قضیه مشتمل بر یک ویژگی خاصی باشد آن ویژگی ذکر می شود. به اصطلاح در جایی که از باب دلالت ترک استفصال بر عموم باشد، اینجاها به راحتی نمی شود عموم گرفت. جاهایی که یک ویژگی هایی باشد که احتمال دخالت در حکم باشد آن ویژگی ها را به طور متعارف ذکر می کنند. حالا نکته ای که می خواهم بگویم این است که اگر حالا اینها را چیز نکردند معلوم نشد که سؤال عام است یا سؤال خاص است. اینجا چه حکمی دارد؟ اینجا یک قانون یک بحث دیگری اینجا مطرح هست بحث ترک استیضاح. آیا ترک استیضاح، دلیل بر این است که بر جمیع محتملات حکم ثابت هست یا حکم ثابت نیست؟ ببینید ما سه تا موضوع داریم این سه موضوع را از هم دیگر جدا کنید. یک بحث اطلاق لفظی. یک سؤال مثلا سؤال کلی کرده است یا امام علیه السلام مستقیما مطلبی را بیان می کند که این اطلاق لفظی هست. یک موقعی هست که سؤال از یک قضیه خاص است. می گوید که مادرم از دنیا رفته است ما یک برادر و یک خواهر داریم و یک پدر داریم اینها را چطوری ارثشان را تقسیم کنیم. اینها یک جور است و یک موقعی هم هست که سؤآل اجمال دارد. فرض کنید می گوییم که سؤال کرده است که آیا من می توانم نسبت به عین احترام بگذارم؟ آیا عین در شریعت مقدسه احترام دار است؟ من نمی دانم که مراد از عین چشم است یا چشمه است یا جاسوس است که امام علیه السلام وقتی گفت بله بگوییم به جمیع محتملاتی که کلمه عین دارد آن به اصطلاح احترام دارد. یک جایی که سؤال مجمل هست اجمال دارد. خب در ترک استفصال که سؤال از یک قضیه شخصی است، اجمال مفهومی ندارد خصوصیات آن واقعه خارجی که هست مبهم است. آن خب این از قدیم گفته اند که ترک استفصال قرینه عموم است و از مسائل بسیار قدیمی ای که شاید از قدیمی ترین مسائل اصولی هست که ترک استفصال قرینه بر تعمیم هست در مقابلش گاهی اوقات می گویند که قرینه فی واقعه اینها را چطوری جمع کنیم بحث بسیار قدیمی بحث ترک استفصال است. اما بحث ترک استیضاح جایی که اجمال داشته باشد آیا می توانیم ما بگوییم که امام علیه السلام اکتفا کرده است پاسخ نداده است یعنی سؤآل نکرده است که مراد تو از این عین چیست. می گوییم که اگر پاسخ بنابر جمیع محتملات سؤال یکسان باشد نیازی نیست که امام سؤآل کند. پس بنابر این ممکن است که ما ترک استیضاح را قرینه بر تعمیم بگیریم. این مطلب. حاج آقا یک مطلبی در مورد ترک استیضاح دارند ما حالا مفصل این بحثش را کرده ایم در فرمایشات حاج آقا بعضی از جاها به ترک استیضاح تمسک شده است و در بعضی از جاها به ترک استیضاح تمسک نشده است. در بعضی جاها که بحث کرده اند از بحث هایشان استفاده می شود که ترک استیضاح ایشان دلالتش بر تعمیم حکم را قبول ندارند. آن جوری که از مجموع فرمایشات ایشان استفاده می شود یک موقعی هم با خودشان صحبت کردیم فرمودند که همین جور است یک موقعی هست که ما یقین داریم که سؤال در هنگام صدور، مجمل بوده است. اگر یقین داشته باشیم که سؤال در هنگام صدور مجمل بوده است اینجا ترک استیضاح دلیل بر عموم هست. ولی جایی که یقین نداشته باشیم، اینجا چون نفس اجمال سؤآل خلاف قاعده است. اکتفا سائلین به سؤآل اصلا مجمل گویی خلاف اصل است. اصل عدم اجمال گویی است. بنابر این اینجا ما یقین داریم که یک اصلی زمین خورده است. یا اصل اینکه روات سؤآل را درست منتقل می کنند زمین خورده است یا اصل عدم اجمال سؤآل سائل زمین خورده است. توجه فرمایید فرق بین ترک استفصال و ترک استیضاح این است که انسان از یک قضیه شخصیه سؤآل کند و خصوصیات قضیه را بیان نکند خب طبق قاعده است. لازم نیست که خصوصیات بیان کند. آن به خلاف مجمل گویی در سؤال. بگوید که من عین را احترام کنم عین چند معنا داشته باشد و مشخص نکند که کدام عین را می گوید. اجمال در سؤال سائل اجمال مفهومی باشد، خلاف قاعده است. عدم ذکر خصوصیات مورد باشد خلاف قاعده نیست. این است که حاج آقا می فرمودند که اگر اجمال سؤآل سائل مسلّم باشد، ترک استیضاح قرینه عموم است. ولی اگر مسلم نباشد احتمال باشد که اجمال، اجمال کاری باشد. این احتمال باعث می شود که دیگر اینجا نشود تمسک کرد. چون احتمال دارد که سؤآل را درست منتقل نکرده باشند. ما می دانیم که یا اصاله الصحه در راوی در سائل باید جاری کنید بگویید که نه آن درست سؤآل کرده است راوی ها اشتباه نقل کرده اند. یا اصاله الصحه در راوی ها این است. بنابر این اینجا یک اصلی زمین خورده است بنابر این اینجا دیگر نمی شود که تمسک کرد. در ما نحن فیه این که مراد این جور موارد ثابت نیست که اجمال در اصل بوده است. ممکن است مشخص بوده است که سؤال از یک قضیه شخصیه است یا کلیه است. چون ثابت نیست که خود سؤال اجمال دارد بنابر این اینجا نمی توانیم تمسک کنیم به اینکه سؤال، سؤال عام است و امثال اینها. بنابر این اینها

سؤآل:

پاسخ: نه معلوم نیست که سؤال از قضیه کلیه است یا شخصیه. از این جهت اجمال دارد.

سؤال:

پاسخ: نه ممکن است که سؤآل کلی باشد. بحث این است که آیا سؤآل کلی بوده است؟ راویان سؤال را درست منتقل نکرده اند یا سؤآل شخصی بوده است؟ این است که این روایت ها صلاحیّت اصلا اجمال دارد نمی شود به عمومش استفاده کرد. حالا این بقیه بحث باشد فردا. حالا دقت فرمایید دیگر اگر ابهامی داشت فردا عرض می کنم

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد